

## مقام والای زن

هر باری که تو میخندی ای زن بهار نو می آید .  
زن هر قدر ضعیف و نا توان باشد باز هم توان بر داشت عشق و محبت  
را دارد که آنرا بر دوش کشیده به منزلگاه امید رساند .  
بدون موجودیت زن عشق و امید بی مفهوم است .  
وقتی تو نباشی ای زن شادی در جهان نیست .  
در پیچ و خم سرمای زنده گی مهربانی قلبی تو از شیشه و دیواروسنگ  
و چوب گذشته ، گرمی خاصی میبخشد .  
ای زن دستان نضیف ات را به من ده تا شگوفه های بهاری نصیبم گردد.  
قلب زن با يك جرعه ای از شعله ای خشونت پژمرده میگردد اما از حرکت  
باز نمی ایستد و شراب را خون گرمی میبخشد .  
صبحانه ای خورشید در پیراهن زن است .  
اگر چراغ زنده گی به پت ، پت به افتد ای زن تویی که آنرا با دستان  
نجیبت روشن نگاه میداری .  
هیچ چیز در کنارت عظیم تر از تو نیست ای زن .  
تا جایکه زن است امید وجود دارد .

عشق بیهوده نیست چرا که تو آنرا آفریده ای .

بلقیس مل

## در حصارم

شب تاریک فرا رسیده و ابر های تاریک لحظه به لحظه آسمان آبی را فرا گرفته گویی شب دلفان سیاهش را باز نموده و تا دامن گسترده و چادر سیاه نخیم بر روی کشیده و تاج قیر گون به سر نهاده .

به گفته ای شاعر بزرگ « فرخی »

شبی گیسو فرو هشته به دامن      پلا سین معجر و قیرینه گرزن

به کردار زن زنگی که هر شب      بزاید کودک بلغاری آن زن

کنون شویش بمرد و گشت فرتوت      و زان فرزند زادن شد سترون.....

من موجودی استم به نام « زن » .

بر من چی میگذرد و چی احساس دارم و آن اینکه رفته ، رفته از سیاهی

و تاریکی شب کاسته شده در فضا دود سیاهی زدوده شده و آسمان به

طور نسبی نیمه صاف و نیمه ابری آشکار گردیده ، نور مهتاب نیمه

خیره از لا به لای ابر های پراکنده خاکستری رنگ بطرف زمین نمایان

شده و یگان ، یگان ستاره ای روشن چشمک کنان در حال نمایان شدن است دو باره نظرم به رنگ زرد مهتاب افتاد تو گویی به بیماری مانند است که تازه نفس یافته ، حالا میتواند از این پهلو به آن پهلو شود و رنگ اش را باخته است ، علیل به نظر میرسد اما در چشمانش نور امید و آزادی خوانده میشود ، چهار دیوار ، آفتاب ندیده ام را به نور ضعیفش روشن نموده که این روشنی نسبی ، امید را مژده میدهد ( امید آزادی) از خود میپرسم کدام آزادی .

آزادی از قید حصارم .

یا که آزادی به معنی معنویتش .

موجودیت ما زنان اسیر که در پنجه جامعه ای مرد سالاری قرن حاضر در گیر هستیم .

زنده گی ما با نام آزادی از قید اسارت پیوند خورده است .

به امید آنروزی که دیوار حصار ها فرو ریزد و ما با توان و نیروی خود به نیرو و عظمت زنانه یی به همه رنج ها و درد ها و مویه و ضجه و فریاد کشیدن غالب آیم، پس همه ای ما مانند زمزمه ای چشمه ها و شرس و غرش آب دریا های غول پیکر و آزاد از پانه ایستیم با جریان

آبهای روان به پیش رویم و عقب بر نگردیم با همه ای آنان همصداشویم  
و سوگند دهیم که گوهر نایاب آزادی و رستن از اسارت در حال شگفتن  
است سردی و ناامیدی در بند اسیری به پایان خویش رسیده است.  
شروع هر کاری در عواقبش انتهای دارد ، پرواز بر عرصه ای آرزو ها  
یعنی رهای از اسارت را بیغازیم .

بلقیس مل

## ای زن

تویی سر فرازی بخت و اقبال	توای زن پروانه ای ظریف بال
نثارت ستاره ای بخت و امید	با تو هر سیاهی شود سپید
رایحه ای گُلی در عرصه ای امید	تو در آزمایش بخت و امید

از محبتی که بر مرد داری      از آن نثاری که از قلب داری  
من زنده گی از تو آموخته ام      بسی فلسفه از تو آموخته ام  
گرمی آفتاب را تو پهن کرده ای      راز محبت را به من کرده ای  
پس هستی ام در گرو توست      رنگینی گلها در دامن توست  
نه موجودی گرانتر از تو نیست      معنی این کلام بیهوده نیست  
تویی ترانه ساز هر بهاری      در آغوش داری خوان هر بهاری

بلقیس مل

